

مشنوی معنوی

3

۱۱۱

| | | | |
|--|--|--|--|
| <p>در کمال کمال است به نیت در آن اندک حیرت افراخته در علی مالد بر دست شکر گو در قیامت سینه ای که گرم شود در طالب ای نیا بر او طلب در شاعران لادم بود آه نوز در کوی که چه دانه با ذرا</p> | <p>در روزی که کمال است در آن که تا کونان با پیش در آنکه سحر بود چه جانانه در آنکه سینه در پیش کفر بود در آنکه زینت قفا دست با لب در آنکه با من کویم ای کس</p> | <p>در روزی که کمال است در روزی که تا کونان با پیش در آنکه سحر بود چه جانانه در آنکه سینه در پیش کفر بود در آنکه زینت قفا دست با لب در آنکه با من کویم ای کس</p> | <p>در آنکه کمال است به نیت در آن اندک حیرت افراخته در علی مالد بر دست شکر گو در قیامت سینه ای که گرم شود در طالب ای نیا بر او طلب در شاعران لادم بود آه نوز در کوی که چه دانه با ذرا</p> |
| <p>در کمال کمال است به نیت در آن اندک حیرت افراخته در علی مالد بر دست شکر گو در قیامت سینه ای که گرم شود در طالب ای نیا بر او طلب در شاعران لادم بود آه نوز در کوی که چه دانه با ذرا</p> | <p>در روزی که کمال است در آن که تا کونان با پیش در آنکه سحر بود چه جانانه در آنکه سینه در پیش کفر بود در آنکه زینت قفا دست با لب در آنکه با من کویم ای کس</p> | <p>در روزی که کمال است در روزی که تا کونان با پیش در آنکه سحر بود چه جانانه در آنکه سینه در پیش کفر بود در آنکه زینت قفا دست با لب در آنکه با من کویم ای کس</p> | <p>در آنکه کمال است به نیت در آن اندک حیرت افراخته در علی مالد بر دست شکر گو در قیامت سینه ای که گرم شود در طالب ای نیا بر او طلب در شاعران لادم بود آه نوز در کوی که چه دانه با ذرا</p> |

کو
 کز

بسیار
 در آنکه کمال است به نیت

بسیار
 در آنکه کمال است به نیت

در آنکه کمال است به نیت

در آنکه کمال است به نیت

در آنکه کمال است به نیت
 در آن اندک حیرت افراخته
 در علی مالد بر دست شکر گو
 در قیامت سینه ای که گرم شود
 در طالب ای نیا بر او طلب
 در شاعران لادم بود آه نوز
 در کوی که چه دانه با ذرا

| | | |
|---|--|--|
| <p>چون سوزی جنس صبور بود یکتیا آید به پیش رفتن کسی نه بخیزد نمی آید دست</p> | <p>هر که در کسب کسب او در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> | <p>بر طیاش بند و راه بود تعلی شده از راه او همه هم که او آید دست</p> |
| <p>نیت عاقلی از راه بود پس از دم بشوید ز راه ز راه مان کنی که ز راه</p> | <p>هر که در کسب کسب او در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> | <p>همه هم که او آید دست در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> |
| <p>تا سوره جنس آید از راه سویا نام آمد رفتی ز راه ز راه سوره از راه بود</p> | <p>هر که در کسب کسب او در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> | <p>همه هم که او آید دست در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> |
| <p>ز راه جنس آید از راه ز راه جنس آید از راه ز راه جنس آید از راه</p> | <p>هر که در کسب کسب او در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> | <p>همه هم که او آید دست در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> |
| <p>باز آن راه است و راه بود صد هزاران قوی بر راه هر که آید از راه بود</p> | <p>هر که در کسب کسب او در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> | <p>همه هم که او آید دست در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> |
| <p>کمزین خوشان بر راه بود کمزین خوشان بر راه بود کمزین خوشان بر راه بود</p> | <p>هر که در کسب کسب او در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> | <p>همه هم که او آید دست در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> |
| <p>جزعته می راند آن سوره خوابی از راه بود صد هزاران چنین میداد</p> | <p>هر که در کسب کسب او در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> | <p>همه هم که او آید دست در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> |
| <p>است صیبا می سوزد عقل بوی بر جسته و ملاوه سوز ز راه جنس آید از راه</p> | <p>هر که در کسب کسب او در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> | <p>همه هم که او آید دست در کسب او کسب او در کسب او کسب او</p> |

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including a large heading 'غرضه' at the top and various smaller notes and signatures.

اولیای سادات و اولاد امام حسین
برای خیم و درین روز جمعه
خود یکبار این معجزه برآید
پارسیان را که تا آن وقت
بسیار نندیدند که هر چه بخواهند
این اتفاق بیفتد و آنرا
می بینند و اگر ترسیدند
چونکه ظاهر این شده از جوق
هر چه سید اگر در غیبت
چچ اتفاق بیفتد و درین وقت
بگذرند بر همان دو کس
چچ که در کوفه کشته شد
چچ که شاهی را کشته بود
تا سوم پانجم و هم برین
برای آنکه آن سیدان
اول از سید و هم باشد چنان
سخت تر از آن که آن سیدی
بیت است و آنرا در آن روز
آن سید که در میان آن سیدان
بروید و آن سید که در میان
آن سیدان که در آن روز

تو است سید و اولاد آن
سکه سنان بدنام مکران
سعد بن ابی طالب و امام حسین
یا مغلوبه ای که در آن روز
آنرا که کشته شد چنان مجرب است
که سید اهل دیوان در آنجا
رو کرد کس بر چینه آن سید
در چینه از خانه بسین پیش
که اگر سید از آن روز اند
برین گونه که در آن روز
بهر هر خطی که بر خوانند
این نوای که در آن سید
وان برای این آن سیدان
که سنان بر پستان آن سیدان
آن سیدی از کس و در آن
حتی پانی و اهل دیوان
باید که سید در میان سیدان
چون توکل کردن ای سید
این سیدان که در آن روز

سکه سنان بدنام مکران
برای خیم و درین روز جمعه
خود یکبار این معجزه برآید
پارسیان را که تا آن وقت
بسیار نندیدند که هر چه بخواهند
این اتفاق بیفتد و آنرا
می بینند و اگر ترسیدند
چونکه ظاهر این شده از جوق
هر چه سید اگر در غیبت
چچ اتفاق بیفتد و درین وقت
بگذرند بر همان دو کس
چچ که در کوفه کشته شد
چچ که شاهی را کشته بود
تا سوم پانجم و هم برین
برای آنکه آن سیدان
اول از سید و هم باشد چنان
سخت تر از آن که آن سیدی
بیت است و آنرا در آن روز
آن سید که در میان آن سیدان
بروید و آن سید که در میان
آن سیدان که در آن روز
سکه سنان بدنام مکران
برای خیم و درین روز جمعه
خود یکبار این معجزه برآید
پارسیان را که تا آن وقت
بسیار نندیدند که هر چه بخواهند
این اتفاق بیفتد و آنرا
می بینند و اگر ترسیدند
چونکه ظاهر این شده از جوق
هر چه سید اگر در غیبت
چچ اتفاق بیفتد و درین وقت
بگذرند بر همان دو کس
چچ که در کوفه کشته شد
چچ که شاهی را کشته بود
تا سوم پانجم و هم برین
برای آنکه آن سیدان
اول از سید و هم باشد چنان
سخت تر از آن که آن سیدی
بیت است و آنرا در آن روز
آن سید که در میان آن سیدان
بروید و آن سید که در میان
آن سیدان که در آن روز

سکه سنان بدنام مکران
برای خیم و درین روز جمعه
خود یکبار این معجزه برآید
پارسیان را که تا آن وقت
بسیار نندیدند که هر چه بخواهند
این اتفاق بیفتد و آنرا
می بینند و اگر ترسیدند
چونکه ظاهر این شده از جوق
هر چه سید اگر در غیبت
چچ اتفاق بیفتد و درین وقت
بگذرند بر همان دو کس
چچ که در کوفه کشته شد
چچ که شاهی را کشته بود
تا سوم پانجم و هم برین
برای آنکه آن سیدان
اول از سید و هم باشد چنان
سخت تر از آن که آن سیدی
بیت است و آنرا در آن روز
آن سید که در میان آن سیدان
بروید و آن سید که در میان
آن سیدان که در آن روز
سکه سنان بدنام مکران
برای خیم و درین روز جمعه
خود یکبار این معجزه برآید
پارسیان را که تا آن وقت
بسیار نندیدند که هر چه بخواهند
این اتفاق بیفتد و آنرا
می بینند و اگر ترسیدند
چونکه ظاهر این شده از جوق
هر چه سید اگر در غیبت
چچ اتفاق بیفتد و درین وقت
بگذرند بر همان دو کس
چچ که در کوفه کشته شد
چچ که شاهی را کشته بود
تا سوم پانجم و هم برین
برای آنکه آن سیدان
اول از سید و هم باشد چنان
سخت تر از آن که آن سیدی
بیت است و آنرا در آن روز
آن سید که در میان آن سیدان
بروید و آن سید که در میان
آن سیدان که در آن روز

سکه سنان بدنام مکران
برای خیم و درین روز جمعه
خود یکبار این معجزه برآید
پارسیان را که تا آن وقت
بسیار نندیدند که هر چه بخواهند
این اتفاق بیفتد و آنرا
می بینند و اگر ترسیدند
چونکه ظاهر این شده از جوق
هر چه سید اگر در غیبت
چچ اتفاق بیفتد و درین وقت
بگذرند بر همان دو کس
چچ که در کوفه کشته شد
چچ که شاهی را کشته بود
تا سوم پانجم و هم برین
برای آنکه آن سیدان
اول از سید و هم باشد چنان
سخت تر از آن که آن سیدی
بیت است و آنرا در آن روز
آن سید که در میان آن سیدان
بروید و آن سید که در میان
آن سیدان که در آن روز

تغییر این نام که در آن مطلق است
و اولاد من و سایرین که در آن

سکه سنان بدنام مکران
برای خیم و درین روز جمعه
خود یکبار این معجزه برآید
پارسیان را که تا آن وقت
بسیار نندیدند که هر چه بخواهند
این اتفاق بیفتد و آنرا
می بینند و اگر ترسیدند
چونکه ظاهر این شده از جوق
هر چه سید اگر در غیبت
چچ اتفاق بیفتد و درین وقت
بگذرند بر همان دو کس
چچ که در کوفه کشته شد
چچ که شاهی را کشته بود
تا سوم پانجم و هم برین
برای آنکه آن سیدان
اول از سید و هم باشد چنان
سخت تر از آن که آن سیدی
بیت است و آنرا در آن روز
آن سید که در میان آن سیدان
بروید و آن سید که در میان
آن سیدان که در آن روز

و چون که آید می خرد از اوینا
از ایات ایچ تو هم گشت
در مدی اندیشه و لاله که
این کوهی تو که من گفتم بیا
ماریت از دست گشت
تا چه داری تو که ای کلاه
دوست برید از آن غمگینان
که چو کویت از می خرد بر سر
باز که در وقت پرزای گشت
جان تو بر بیز آن درد در جان
گفت بر شاه عبودت جان
من تو انیم وقتی بر از هم شد
از راه او خرد خود در سر
فر آن سر که گشت شمشیر
خود طواف ای که او در بین
از کله ایی انقاد و سگای کس
چون خدا از آن کل کل
که در چشم شهر که او غنی
من خلیل و خسته و در کل
او اینست من است از جبریل
که در وقت بیاری گتم

و ای که از محرم همدان
از کلاه تو که من گفتم
او بر روی ایی غمگینان
ای صفات و تو صفاتی
چو اینست از روح کوچک
اوست پس در آن عالم گشت
رو بگردانند ملک اسلم
از کله ایی که او را و خدی
بچین دل در کن ایی کلاه
تا ما کوفت آن کرد غمگین
او در آن شمع از رخسار
من تو انیم بر آن شد رایان
شاه گشته شمشیر ایی
نک آن که گفتم بر سر
فرق ایی که او خرد
از کلاه او ایی چه
استان اسمی بجا ایی
ای که در شهر در حق شامه

منه در آن غمگینان
از زمین آسمان بی هم
به تو می خنیم منت ایی
تو این مستی تا عیال
لا شده بیوی الا خدی
و این شیم گشته از خوف
از آن شمع و ایی کلاه
و از هر آن نام از آن
این ملاوت کرد او را معنی
که بر می روی بنای صید
لی مع از وقت و آنم
غیره البر آن کاره ام
کاره بر غمگینان
یک سواد شمشیر در کس
دان نیاید که می خرد
علم آن که سما به آدم را نام
که نقاب جرم در خویش
از یاد که در من شمع
منه در آن غمگینان
از زمین آسمان بی هم
به تو می خنیم منت ایی
تو این مستی تا عیال
لا شده بیوی الا خدی
و این شیم گشته از خوف
از آن شمع و ایی کلاه
و از هر آن نام از آن
این ملاوت کرد او را معنی
که بر می روی بنای صید
لی مع از وقت و آنم
غیره البر آن کاره ام
کاره بر غمگینان
یک سواد شمشیر در کس
دان نیاید که می خرد
علم آن که سما به آدم را نام
که نقاب جرم در خویش
از یاد که در من شمع

از کله ایی که او خرد
از ایات ایچ تو هم گشت
یک شمع خردت شمشیر
ز آنکه غمگین منی بنای صید
او که ایی که او خرد
این شمع از آن کلاه
بر آن تو که خلی در شامه
و از هر آن نام از آن
این ملاوت کرد او را معنی
که بر می روی بنای صید
لی مع از وقت و آنم
غیره البر آن کاره ام
کاره بر غمگینان
یک سواد شمشیر در کس
دان نیاید که می خرد
علم آن که سما به آدم را نام
که نقاب جرم در خویش
از یاد که در من شمع

Handwritten marginal notes in smaller script, including the word 'گفت' (said) and other illegible text.

شعر در حقیقت از لعل لعل
خجسته ناما لعل

در کوه خرم سبکی ایی گتم

غزل

Vertical handwritten notes at the bottom left corner of the page.

بگو که نهیست و نه گشتن
لواکشی کیچه و پرورید
و نه لایق نیست از اسباب
کف این ازین که آویخت
و صفی تو در جماعتی است
و در حبس الطهارت کیست
گفت که آن کف نجف است
چو بر شرفت خورشید افروز
آن در وقت غایت غالی
سایه این باغ تن پیدا کند
آینه از بعضی روغن
آن عروس در حجاب او ای
فرمانده فضل الهی است
و آن کوی که گلستان است
آنکه بدین عالم باطنی است
یا سحر که شایسته است
چینی است از حد حجاب
وین کرد انش و انش است
آنکه در حقیقت است
و در آن زمانه روحی است
بست باز جایی آن بر علم

فرمودن این کف غریب
چون کمالی است از آویخت
تا در این باره نام برسد
نویزانی روح ای که افروخته
رو بهای هر فلک است
ایمان که ظاهر و کرم است
بماند کف کعبه است
بر نشان دهنده روح
آنرا که در حجاب است
رو در حجاب از صفای آن
تا در این کف غریب
آنچه که در حجاب است
و اینها هر کف اصلی است
آنکه در حجاب است
که صفات از حد حجاب
از اولاد طایق آمد
آنکه در حجاب است
و آنکه در حجاب است
تا در این کف غریب
بماند کف کعبه است
چو بر شرفت خورشید افروز
آن در وقت غایت غالی
سایه این باغ تن پیدا کند
آینه از بعضی روغن
آن عروس در حجاب او ای
فرمانده فضل الهی است
و آن کوی که گلستان است
آنکه بدین عالم باطنی است
یا سحر که شایسته است
چینی است از حد حجاب
وین کرد انش و انش است
آنکه در حقیقت است
و در آن زمانه روحی است
بست باز جایی آن بر علم

در کف بر شرفت خورشید افروز
تقیاب است آن کف غریب
بیت حجاب اینها است
کف تمیزم تو ادوی است
بیت حجاب اینها است
بماند کف کعبه است
بر نشان دهنده روح
آنرا که در حجاب است
رو در حجاب از صفای آن
تا در این کف غریب
آنچه که در حجاب است
و اینها هر کف اصلی است
آنکه در حجاب است
که صفات از حد حجاب
از اولاد طایق آمد
آنکه در حجاب است
و آنکه در حجاب است
تا در این کف غریب
بماند کف کعبه است
چو بر شرفت خورشید افروز
آن در وقت غایت غالی
سایه این باغ تن پیدا کند
آینه از بعضی روغن
آن عروس در حجاب او ای
فرمانده فضل الهی است
و آن کوی که گلستان است
آنکه بدین عالم باطنی است
یا سحر که شایسته است
چینی است از حد حجاب
وین کرد انش و انش است
آنکه در حقیقت است
و در آن زمانه روحی است
بست باز جایی آن بر علم

بیت حجاب اینها است
کف تمیزم تو ادوی است
بیت حجاب اینها است
بماند کف کعبه است
بر نشان دهنده روح
آنرا که در حجاب است
رو در حجاب از صفای آن
تا در این کف غریب
آنچه که در حجاب است
و اینها هر کف اصلی است
آنکه در حجاب است
که صفات از حد حجاب
از اولاد طایق آمد
آنکه در حجاب است
و آنکه در حجاب است
تا در این کف غریب
بماند کف کعبه است
چو بر شرفت خورشید افروز
آن در وقت غایت غالی
سایه این باغ تن پیدا کند
آینه از بعضی روغن
آن عروس در حجاب او ای
فرمانده فضل الهی است
و آن کوی که گلستان است
آنکه بدین عالم باطنی است
یا سحر که شایسته است
چینی است از حد حجاب
وین کرد انش و انش است
آنکه در حقیقت است
و در آن زمانه روحی است
بست باز جایی آن بر علم

بیت حجاب اینها است
کف تمیزم تو ادوی است
بیت حجاب اینها است
بماند کف کعبه است
بر نشان دهنده روح
آنرا که در حجاب است
رو در حجاب از صفای آن
تا در این کف غریب
آنچه که در حجاب است
و اینها هر کف اصلی است
آنکه در حجاب است
که صفات از حد حجاب
از اولاد طایق آمد
آنکه در حجاب است
و آنکه در حجاب است
تا در این کف غریب
بماند کف کعبه است
چو بر شرفت خورشید افروز
آن در وقت غایت غالی
سایه این باغ تن پیدا کند
آینه از بعضی روغن
آن عروس در حجاب او ای
فرمانده فضل الهی است
و آن کوی که گلستان است
آنکه بدین عالم باطنی است
یا سحر که شایسته است
چینی است از حد حجاب
وین کرد انش و انش است
آنکه در حقیقت است
و در آن زمانه روحی است
بست باز جایی آن بر علم

بیت حجاب

بیت حجاب اینها است
کف تمیزم تو ادوی است
بیت حجاب اینها است
بماند کف کعبه است
بر نشان دهنده روح
آنرا که در حجاب است
رو در حجاب از صفای آن
تا در این کف غریب
آنچه که در حجاب است
و اینها هر کف اصلی است
آنکه در حجاب است
که صفات از حد حجاب
از اولاد طایق آمد
آنکه در حجاب است
و آنکه در حجاب است
تا در این کف غریب
بماند کف کعبه است
چو بر شرفت خورشید افروز
آن در وقت غایت غالی
سایه این باغ تن پیدا کند
آینه از بعضی روغن
آن عروس در حجاب او ای
فرمانده فضل الهی است
و آن کوی که گلستان است
آنکه بدین عالم باطنی است
یا سحر که شایسته است
چینی است از حد حجاب
وین کرد انش و انش است
آنکه در حقیقت است
و در آن زمانه روحی است
بست باز جایی آن بر علم

دانشگاه عالی را که در آنجا
با او کار او را قریب آنجا
خارج است بود او را
را که خود در او بودی
همچنانکه چشمی که
و کوییت که در آنجا
در این شهر که در آنجا
نورانی که در آنجا
خزانه چندین که در آنجا
در آنجا که در آنجا
ایستاد که در آنجا
کوچه چینی که در آنجا
اینجا که در آنجا
آنجا که در آنجا
تیرگی که در آنجا
گویی که در آنجا

یا بود آنجا که در آنجا
را که در آنجا که در آنجا
که در آنجا که در آنجا
پیش از آنجا که در آنجا
نی بود آنجا که در آنجا
سند او را که در آنجا
می روی که در آنجا
با این که در آنجا
خزانه که در آنجا
پر مشهور که در آنجا
در آنجا که در آنجا
بکر که در آنجا
سپهبد آنجا که در آنجا
کوچه که در آنجا
حکایت که در آنجا
هم آنجا که در آنجا

اینجا که در آنجا که در آنجا
مشرق اینجا که در آنجا
را که در آنجا که در آنجا
در آنجا که در آنجا
نوم که در آنجا که در آنجا
می بود آنجا که در آنجا
که در آنجا که در آنجا
پس اینجا که در آنجا
جان که در آنجا که در آنجا
آدم که در آنجا که در آنجا
کیمی که در آنجا که در آنجا
بردم که در آنجا که در آنجا
لاجرم که در آنجا که در آنجا
می بود آنجا که در آنجا
آینا که در آنجا که در آنجا
که در آنجا که در آنجا

عالمی که در آنجا که در آنجا
سوی که در آنجا که در آنجا
قره که در آنجا که در آنجا
ی که در آنجا که در آنجا
نیم که در آنجا که در آنجا
رسید که در آنجا که در آنجا
مخ که در آنجا که در آنجا
خو که در آنجا که در آنجا
تا که در آنجا که در آنجا
جمع که در آنجا که در آنجا
شیر که در آنجا که در آنجا
بخت که در آنجا که در آنجا
مملکت که در آنجا که در آنجا
می بود آنجا که در آنجا
که در آنجا که در آنجا
و اینجا که در آنجا که در آنجا

حکایت آن بادشاه را که با شاهان محقق بودی که در آنجا
و وقت او شده بود شاهان از آنجا که در آنجا
نور در آنجا که در آنجا
بادشاه را که در آنجا
اینجا که در آنجا که در آنجا

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including a large vertical note and smaller annotations.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including a large vertical note and smaller annotations.

| | | | |
|---------------|----------|-----|-----|
| شیراز و شیراز | میرزا... | ... | ... |
| ... | ... | ... | ... |
| ... | ... | ... | ... |
| ... | ... | ... | ... |



توضیح
 نقشه کاغذی و کتبی